

عطشان بحر معنوی

فرا رسیدن سالروز تولد جلال الدین رومی را به همه پارسی زبانان دوستدار عرفان، ادب و حکمت تبریک می گویم. هنوز دانش آموز دبستان نیکان بودم که با نام مولوی آشنا شدم؛ هم در مدرسه نامی از او می رفت، هم پدرم در منزل به تفاریق قصه های ساده «مثنوی» را برای ما تعریف می کرد، هم از طریق کتاب «قصه های خوب برای بچه های خوب»، در آن ایام من و خواهرم با این اثر جاودانه در زبان فارسی آشنا می شدیم. یادش بخیر! درسفرهای تابستانی خانوادگی، روزگاری که دانش آموز دوره راهنمایی بودم، پدر داستانهای طولانی تری از «مثنوی» را برای ما می خواندند؛ فی المثل به خاطر دارم در یک سفر، داستان شهری و روستایی در مجلد سوم «مثنوی»، نقل محفل و نقل مجلس بود؛ ما بچه ها دوست داشتیم بقیه داستان را بشنویم و ببینیم نهایتا چه بر سر خانواده شهری بینوا می آید، از اینرو وقتی اشعار خوانده می شد، چندان ذوق نمی کردیم و دوست داشتیم شعرخوانی تمام شود و ما وقع را بشنویم!! پدرم اولین معلم من در این وادی بود؛ استادی که خود انس درازآهنگ پنجاه ساله با این سِفرِ عرفانی دارد و مرا به نیکی با بحر معنوی «مثنوی» آشنا کرد، که:

گر شدی عطشان بحر معنوی فرجه ای کن در جزیره مثنوی
فرجه کن چندانک اندر هر نفس مثنوی را معنوی بینی و بس

افزون بر شرکت در جلسات «شرح مثنوی» پدر و گفتگوهای درازآهنگ با ایشان درباره آموزه های مولانا و آموختن بسیار طی بیست و پنج سال گذشته، سالهاست با آثار مولوی پژوهانی چون عبدالحسین زرین کوب، بدیع الزمان فروزانفر، محمد استعلامی، محمد علی موحد و کاظم برگ نیسی مانوسم و آثارشان را در مطالعه گرفته و بهره ها برده ام، که «عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدای». از بخت بلندم، پس از سالها انس با میراث گرانسنگ مولوی پژوهی، از دو سال و اندی پیش، مجال شرح دفاتر شش گانه «مثنوی» به روایت خویش را در «بنیاد سهروردی» تورنتو یافته ام. هفته گذشته صدمین جلسه از این سلسله جلسات برگزار شد. همزمانی برگزاری صدمین جلسه «شرح مثنوی» ام با سالروز تولد مولانا را به فال نیک می گیرم. امیدوارم برای سالیان متمادی، همچنان توفیق نشست و برخاست و به سر بردن با این اثر نبوغ آمیز معنوی- ادبی را داشته باشم و با دم زدن در هوای آن، بهره های بیشتری ببرم.

خوش دارم، درانتهای این نوشتار، دوستان و عزیزان را به برخی از ابیات لطیف طیبیه صفری، شاعره معاصر، که اخیرا به لطف یکی از دانشجویانم بدستم رسیده، مهمان کنم. امیدوارم شما هم از خواندن این ابیات حظ وافری ببرید و وقتتان خوش شود:

دشتی پر از گندم به زیر روسری دارم در خود بیابان هایی از افسون گری دارم
گاهی شرابی کهنه ام در کوزه ای تاریک گاهی کبوتر می شوم گاهی پری دارم
من هم پرم از زخم های بی سرانجامی هم جا برای زخم های دیگگری دارم
احساس تنها ماندن یک مرد تنها را در روزهای اول پیغمبری دارم